

بسم الله الرحمن الرحيم

تربیت خانوادگی از نگاه قرآن ترسیم نقشه تربیت خانوادگی

در بحث تربیت خانوادگی نقشه‌ای که ما بر اساس آن طی طریق کردیم و مباحثمان را تنظیم کردیم به این ترتیب بود که بعد از بیان مقدماتی در ساحت تربیت خانوادگی مقدماتی را ذکر کردیم و بعد حدود ده محور بحث شد، تمحیدات تربیتی که در اسلام بسیار مهم و مؤثر است، تربیت اعتقادی، تربیت عبادی، تربیت حکمی و تعاملی، تربیت اخلاقی، تربیت عاطفی، تربیت علمی و عقلانی، تربیت شغلی و اقتصادی، تربیت اجتماعی و سیاسی که حدود ده محور بود، ما مباحث فقهی را بر اساس این ده محور تنظیم کردیم و در هر محوری گفتیم که چه احکام فقهی وجود دارد که آن احکامی که ما ذکر کردیم بعضی را اگر کسی بخواهد با این روش‌های جدید تنظیم کند بعضی اصول به حساب می‌آید و بعضی روش به حساب می‌آید و چیزهایی از این قبیل که در هر قسمتی از این ساحت‌ها ما احکام عام و خاصی را ذکر کردیم، منتها تنظیم با بیان فنی امروز آن بعدها می‌شود دقتی کرد و اصل و روش و... را تشخیص داد. این روش بحث ما در کل این مباحث بوده است که بعد از ذکر مقدماتی در ده محور بحث کردیم و در درون هر محور هم تقسیماتی وجود داشته است و این چارچوب و فهرست کلی برای مباحث تربیت خانوادگی شده است. البته ما در ضمن این‌ها حدود ده عنوان و قاعده عامه در تربیت اشاره کردیم که در تربیت خانوادگی هم کاربرد دارد که در این جا خواهیم گفت.

یک بحث، بحث تبعیض بود که تبعیض بین اولاد را مفصل بحث کردیم و تمام شد. بحث دیگری که کمی حالت فلسفی و فقهی دارد و شاید جای آن در مقدمات ورود بحث تربیت خانوادگی باشد و باید آن را در مبادی قرار داد. این مباحث ما به دلیل این که چارچوب‌های تعریف‌شده و کارهای انجام‌شده دقیق موجود نیست علی‌رغم این که تلاش می‌کنیم به ترتیب جلو برویم اما در میانه راه گاهی فکر می‌کنیم که چیزهایی باقی مانده است که مربوط به گذشته است و طبیعی است که این رفت و برگشت‌ها در طی مباحث وجود دارد و این به دلیل نوپایی یک بحث است و نوپایی این بحث اقتضاتی دارد، هم زحمتش بیشتر است که باید کار کرد و هم تنظیم کرد و هم گاهی چیزهایی مغفول می‌شود که باید برگردد و...

تربیت خانوادگی از نگاه قرآن

یکی از این چارچوب مقدمات تربیت خانوادگی و ده محور و ساحتی که بحث کردیم، یک بحثی وجود دارد که احتمالاً در مبانی و مقدمات ورود در کل تربیت خانوادگی قرار می‌گیرد و آن این است که قرآن چه نگاهی به بحث فرضاً همسر و خانواده دارد، این نگاه از حیث یک بحث توصیفی جزء فلسفه تربیت می‌شود، اما از حیث این که اسلام توصیه می‌کند که این نوع دیدگاه و نگرش را داشته باش یا بر اساس این نگرش بر حذر باش و... می‌تواند یک شکل فقهی پیدا کند.

لزوم ایجاد فقه‌العقیده

یکی از ابوابی که در صدد پایه‌ریزی آن هستیم ولو این که در فقه و کلام ما ریشه دارد، فقه‌العقیده است، ما در فقه‌العقیده همین بحث را طرح کردیم. در پنج شش ابواب جدید فقهی که به نظر می‌آید باید تأسیس شود یا تکمیل و تقویت شود، یکی فقه‌العقیده است، در فقه‌العقیده ما با عقاید سر و کار داریم اما با یک نگاه فقهی که توضیح خواهم داد.

مقدمه اول: تعلق افعال جوانحی به علم

ما در کلام و فلسفه یک بحث هستی‌شناسی یا خداشناسی و توصیفی می‌کنیم و می‌گوییم که مثلاً این عالم خدا دارد و خداوند این اوصاف را دارد، اوصاف ثبوتی، اوصاف سلبی و انواع توحید و مباحثی که در عقاید و کلام ملاحظه کردید.

الف. به عنوان فعلی درونی

بعد می‌گوییم وقتی که همین‌ها را به دست فقیه دهند، فقیه می‌گوید که این گزاره‌های واقعی و این توصیفات می‌توانند متعلق فعل جوانحی ما شود.

ب. به عنوان اعتقاد به آن علم

می‌گوییم الله واحد، الله سمیع، علیم و... یا درباره معاد. به همه این‌ها اعتقاد تعلق می‌گیرد، علم و اعتقاد به آن‌ها تعلق می‌گیرد، این گزاره‌ها و قضاها که در کلام است مثل همه گزاره‌هایی که در فیزیک و شیمی و... است که علم به آن تعلق

می‌گیرد و یکی اعتقاد به آن تعلق می‌گیرد، تمام گزاره‌های توصیفی و قضایای علمی چه در فیزیک و شیمی باشد و چه در کلام و اعتقادات باشد، حداقل دو فعل جوانحی می‌تواند به این تعلق بگیرد، یکی علم و آگاهی و معرفت نسبت به آن‌ها است که بفهمد و بشناسد و تشخیص دهد، یکی هم این که آن‌ها را باور کند، چون ما می‌گوییم باور فراتر از علم است و به اموری که معلول انسان است تعلق می‌گیرد. پس همه قضایای علمی حداقل دو فعل جوانحی می‌تواند به آن‌ها تعلق بگیرد، هر گزاره و هر قضیه علمی از هر مقوله‌ای که باشد علم به آن تعلق می‌گیرد: به عنوان یک کاری که من در درون انجام می‌دهم، تعلم می‌کنم و دنبال معرفت به آن می‌روم و یکی هم اعتقاد و باور به آن امر است.

مقدمه دوم: اختیار در کسب علم

مقدمه دوم هم این است که هم علم کسب المعرفه و هم کسب الاعتقاد این‌ها امور اختیاری است، حداقل در بعضی مراتبش و گاهی اختیاری است یعنی آدم می‌تواند برود به دنبال این که معرفت را پیدا کند و می‌تواند نرود، درست است که در لحظه آخر وقتی آدم مقدماتش را عبور کرد، اختیاری نیست و این علم پیدا می‌شود، یا ممکن است حتی بدون اختیاری هم گاهی علم به چیزی در آدم پیدا شود ولی خیلی از جاها است که علم به چیزی به اختیار من است به اختیاریت مقدماتش، علم و شناخت هم همین‌طور است، فرض کنید من نظریه نسبیت را نمی‌دانم، شناخت آن برای من امر اختیاری است و می‌توانم شروع کنم و مقدماتش را بخوانم و... وقتی که عبور کردم آن علم حاصل می‌شود. پس فی‌الجمله علم امر اختیاری است و قاعدتاً علم ما به اشیا و قضایا و علوم می‌تواند اختیاری باشد به اختیاریت مقدماتش که ممکن است هم مقدمات عملی داشته باشد که باید استاد پیدا کند و یک بخش هم مقدمات نظری است و درونی جوانحی است که فکر و تأمل و مطالعه کند، یک بخش مقدمات خارجی است و یک بخش هم مقدمات نظری و ذهنی و جوانحی است. این در علم است. در اعتقاد هم همین‌طور است، ولو این که ممکن است باور چیزهایی بدون اختیار در انسان ایجاد شود اما در خیلی جاها است که باورها می‌تواند با مقدمات اختیاری تنظیم شود، این هم مقدمه دوم است. بنابراین وقایع و قضایای علمی حداقل متعلق دو علم می‌شود که بخش زیاد آن جوانحی است، یکی تعلم و تحصیل علم به آن‌ها و یکی هم تحصیل اعتقاد به آن‌ها، این مقدمه اول است. مقدمه دوم هم این است که این دو امر حداقل گاهی اختیاری است.

مقدمه سوم: شمول امر اختیار در احکام خمس

مقدمه سوم هم این است که همه امور اختیاری بنا بر اعتقاد ما مشمول یکی از احکام خمس می‌شود، همه فعل‌های اختیاری ما چه خارجی و چه جوانحی و باطنی مشمول یکی از احکام خمس می‌شود که از باب آن قاعده‌ای که لُکُلُّ واقع حکم.

جمع‌بندی: لزوم بحث از تعلُّم در فقه

از این جهت است که ما می‌گوییم تعلم علوم امر اختیاری و باید مورد بحث فقهی قرار گیرد و لذا بحث تعلم و تعلیم و... را در فقه التریبیه می‌بریم و می‌گوییم این‌ها باید بحث شود، این امور اختیاری است و قابل این است که حکم شرعی آن پیگیری شود و حتماً باید کشف شود که به این فقه‌التعلیم و التریبیه می‌گوییم، به بخش اعتقادات فقه‌العقیده می‌گوییم، یعنی این که ما به این گزاره‌های کلامی و به چیزهایی که در قرآن درباره خدا و معاد و انسان و آخرت و قیامت و دنیا و... آمده است این‌ها واقعیت‌های علمی است که قرآن فرموده است، این قضایای علمی که در قرآن و دین آمده است، می‌تواند به آن‌ها باور پیدا شود و می‌تواند باور پیدا نشود، این فعل اختیاری جوانحی است و لُکُلُّ واقع حکم می‌گوید این حکمی دارد و بیان حکم آن فقه‌العقیده می‌شود. معنای فقه‌العقیده این است: تعیین حکم شرعی باورها و تحصیل اعتقاد نسبت به هر چیزی که فرض کنید، نسبت به بعضی چیزها اعتقاد واجب است و نسبت به بعضی چیزها مستحب است و نسبت به بعضی چیزها هم حرام است و نمی‌شود به آن‌ها اعتقاد داشت و ممکن است اعتقاد و باور به خیلی چیزها هم مباح باشد، این تعیین حکم شرعی اعتقاد به هر امری می‌شود، البته غیر از این حکم تکلیفی شرعی این اعتقادات گاهی یک حکم وضعی هم دارد مثل ارتدادها، اگر کسی نسبت به یک باوری برگشت، بازگشت او یک حکمی دارد، البته این برگشت صرف درونی نیست بلکه ارتدادی است که ابراز شود. این‌ها هم احکام تکلیفی دارد و هم احکام وضعی و بیان احکام تکلیفی آن فقه‌العقیده می‌شود.

سابقه فقه‌العقیده

این فقه‌العقیده سابقه دارد و مثل فقه التریبیه است و احکامی دارد، قدیم وقتی که رساله می‌نوشتند در ابتدای آن یک مقدار عقاید را می‌آوردند که آن در واقع با همین نگاه است، به این شکل ابراز نمی‌شده است ولی با همین نگاه است، البته اخیراً گاهی این‌طور است که می‌گویند اعتقاد واجب است یا در قدیم در کلمات صدوق و... می‌گویند یَجِبُ الاعتقاد بَأَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ یا یَجِبُ الاعتقاد بَأَنَّ اللَّهَ لیسَ بِجَسَمٍ که این یَجِبُ فقه می‌شود اما اثبات این که أَنَّ اللَّهَ لیسَ بِجَسَمٍ کلام

می‌شود. در متعلق که بحث توصیفی می‌کنیم و با ادله اثبات می‌کنیم که خداوند جسم نیست، این بحث کلامی است، اما این که می‌گوییم شما باید به این اعتقاد پیدا کنید، این بحث فقهی است. رابطه آن بحث کلامی با بحث فقهی چیست؟ رابطه‌اش این است که آن جزء مبانی و مبادی‌اش است یعنی وقتی ثابت می‌کنی که خداوند این‌طور است یا نیست، از این می‌توان در مبادی فقه استفاده شود، البته همیشه صرف اثبات کافی نیست ولی به‌هرحال تا حدی می‌شود از آن مبادی برای این که بگوییم واجب است یا نیست و یا مباح است و امثال این‌ها استفاده کرد.

حیثیت ایجاد فقه‌العقیده

با این مقدماتی که گفتیم می‌گوییم باید یک بابی و یک کتاب فقهی در اول فقه وجود داشته باشد و آن کتاب الاعتقادات است، نه از حیث بحث کلامی، بحث کلامی در کلام انجام می‌شود، از حیث این که ما بگوییم به چه چیزهایی باور لازم است یا مستحب و راجح است. ما الآن یک باورهایی داریم که واجب است، اعتقاد به وحدانیت خدا و یا اعتقاد به معاد واجب است، یک چیزهایی هم داریم که اعتقاد به آن‌ها راجح و مستحب است مثلاً اعتقاد به جزئیاتی که در معاد است یا جزئیاتی که در باب خداشناسی است یا توحید خیلی نابی که اوحدی می‌تواند به آن پی ببرد که طبیعی است که در این جا وجوب عامی وجود ندارد و جزو چیزهای راجح است، یک چیزهایی هم ممکن است در واقعیت های علمی در عالم باشد که اعتقاد به آن‌ها مباح است مثلاً نظریه نسبیت که تحصیل آن مباح است ولی ممکن است با عناوین ثانوی واجب شود و وقتی که دلیل نباشد اصلش اباحه است.

هدف قرآن از بیان معارف و حقایق

در قرآن راجح به مثلاً جزئیات معاد و... خیلی چیزها آمده است و حقایق مهمی در قرآن بیان شده است یا خود شیطان و ویژگی‌هایی که دارد، کاری که شیطان در ارتباط با انسان انجام می‌دهد، قرآن که این‌ها را می‌گوید می‌خواهد ما بدانیم و باور کنیم. همه آن چه که از معارف و حقایق در قرآن آمده است که توصیفی‌ات است و قضایایی است که در قرآن آمده است، «إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ، وَإِنَّهُ عَلَىٰ ذَلِكٍ لَّشَهِيدٌ»، (عادیات / ۶ و ۷) «كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَيَطْغَىٰ» (العلق / ۶) و...، همه این‌هایی که در قرآن آمده است ما یک بحث فقهی عام می‌خواهیم بکنیم یا یک قاعده عامه فقهی می‌خواهیم بیان کنیم، می‌خواهیم بگوییم هر گزاره‌ای که در قرآن آمده است تحصیل آن و اعتقاد به آن راجح است، وجوبش را نمی‌توانیم اثبات کنیم، این که خداوند می‌گوید: قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ، اللَّهُ الصَّمَدُ، لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ، وَ لَمْ يَكُن لَّهُ كُفُوًا أَحَدٌ که همه این‌ها پنج شش گزاره بسیار مهم در هستی‌شناسی و خداشناسی است، این قرآن این را برای چه

می‌گوید؟ قرآن کتاب هدایت است، بیان این واقعیت‌های عالم برای این است که من بفهمم و ملتزم به آن شوم و باور به آن پیدا کنم و البته در جایی که آثار عملی هم دارد به آثار عملی آن پایبند می‌شوم، این قرینه عامه است.

دسته‌بندی معارف قرآن

ما می‌گوییم یک قاعده عامه‌ای داریم و در واقع یک قاعده اصولی داریم که با این قاعده می‌شود ما از قرآن خیلی چیزها را به دست بیاوریم و آن قاعده عامه اصولی این است که هر چه در قرآن از معارف آمده است دو بخش می‌شود:

الف. گزاره‌های دستوری و تجویزی‌ات

یک بخش تجویزی‌ات و دستوری و امر و نهی‌ای است که همه آن در فقه می‌رود.

ب. گزاره‌های توصیفی و تبیینی

قسم دوم معارف اسلام گزاره‌های توصیفی است. قسم اول دستوری، تجویزی، هنجاری و امثال این‌ها بود، قسم دوم گزاره‌های توصیفی و تبیینی است که قضایای خبریه است، **اللَّهُ أَحَدٌ، اللَّهُ الصَّمَدُ، لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ، أَنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ، إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَّاظِرٌ، إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ.**

اما در قسم دوم جزو بحث‌های کلامی می‌شود، یا کلام به معنای عام و یا به معنای خاص که در جاهای دیگر توضیح دادیم، این دو شاخه کلی است، عرض ما راجع به شاخه دوم این است که هر آن چه در قرآن به شکل دوم ذکر شده است یعنی در قالب قضایای خبریه آمده است و بیان یک واقعیت عالم غیب یا عالم شهود است، راجع به خدا، انسان، معاد، شیطان، طبیعت، عالم، هستی، هر چه قرآن ذکر کرده است ولو به صورت قضایای توصیفی و خبری و بیان واقعیت.

معارف قرآنی برای هدایت بشر

یک قاعده عامه داریم که در همه آن‌ها یک پوشش فقهی وجود دارد و آن این است که بیان این واقعیت در قرآن برای چیست؟ قرآن کتاب هدایت است، **إِنَّ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ**، تمام آن هم از روی حساب و کتاب برای بشر بیان می‌شود، بیان این واقعیات یک قرینه لویه عامی داریم که برای جنبه هدایتی بشر است، این هدایت وقتی محقق می‌شود

که فهم این‌ها و باور به این‌ها مطلوبیت داشته باشد، اگر فهم این‌ها و باور به این‌ها مطلوبیتی نداشته باشد و نقش در هدایت ما نداشته باشد نمی‌شود، پس نقش در هدایت دارد.

امر به شناخت و باور معارف قرآنی

نقش در هدایت که دارد هر چه در هدایت انسان مؤثر است باید انسان آن را بفهمد و باور به آن پیدا کند منتها باید این چون قرینه لبیه آمد باید الزامی نیست چون امر لفظی که نداریم، ما با یک مقدمات عقلی و قرائن لبی می‌گوییم که از دل الله الصمد یا إنَّ الانسانَ لیتقی با یک مقدماتی یک امری را به دست می‌آوریم که این را بفهم و باور کن، در آن صورت یک امر به شناخت و باور کلی روی کل قرآن سایه می‌افکند، این یک قاعده مهم اصولی است که در تفسیر قرآن اجرا می‌شود و با این قاعده آیات الاحکام قرآن یک بخشی از فقه القرآن است و در تمام آیات دیگر هم یک نوع فقهی منتفی است.

البته فقه آن یک قاعده عامه است، این است که *يَتَرَجَّحُ*، تعبیر استحباب هم نمی‌کنیم چون مفاهیم عام را می‌خواهیم بگوییم، راجح است و تحصیل علم به این قضیه و باور به او مطلوب است، منتها گاهی واجب است و گاهی مستحب است که باید قرینه بیرونی داشته باشیم که نسبت به خداوند *اللهُ أَحَدٌ* و... واجب است ولی نسبت به این که شیطان این کار را می‌کند راجح است و واجب نیست چون قرینه نداریم و دلیل خاص می‌خواهد، این قصه یک اصل و قاعده عمومی است که در فقه بنیان جدیدی را می‌ریزد و از مبانی اساسی فقه‌التعلیم و التریبه و هم فقه‌العقیده می‌شود. ممکن است کسی بگوید که قرآن همین دو بخش را دارد که یک بخشش فقه است و آن جایی را دارد که امر و نهی دارد و دستور می‌دهد و تجویز و انشا می‌کند که قضایای انشایی قرآن بعضی می‌گویند پانصد تا است و بعضی می‌گویند بیش از این است که باید بیش از پانصد تا باشد و بقیه جزو کلام و اعتقادات است و از فقه بیرون نمی‌آید. ما می‌گوییم این تقسیم درست است اما یک قرینه و قاعده عامه‌ای داریم که همه توصیفیات و اخباریات قرآن با یک فعل جوانحی که به آن تعلق می‌گیرد قرینه داریم که بیان این توصیف در قرآن به دلالت التزامی و دلالت عقلی و لبی یک امری هم در آن منطوقی است، یک امر به علم به آن است و یک امر اعتقاد به آن است.

(می‌گوییم این توصیفی را که ذکر کرده برای هدایت ما است، هدایت من در پرتو این قضیه زمانی محقق می‌شود که من بفهمم و باور کنم *وَاللّا* اگر نفهمم و باور نکنم من را هدایت نمی‌کند، وقتی هدایت گر من است که من بفهمم و باور کنم، یعنی وقتی اثر می‌کند که باور پیدا شود و آن باور هم وقتی محقق می‌شود که علم به او پیدا شود، بنابراین با ملازمه ما یک امر کلی نسبت به باور به این‌ها به دست می‌آوریم.)

اگر جایی یک جمله‌ای در قرآن یا روایت بود که گفتیم یک ارشاد عقلایی است و کار به این ندارد که دخالتی در هدایت ما دارد و... که اگر چنین باشد این امر را نمی‌شود از آن به دست آورد، در آن صورت باب این در سنت یک مقدار اوسع است. مثلاً بعضی‌ها می‌گویند پنیر را با گردو بخورید، این طب الاحادیث و طب الائمه است، اگر کسی بگوید این‌ها نوعی ارشاد است و جنبه شرعی در آن ملحوظ نیست، در آن صورت این قاعده را نمی‌شود اجرا کرد.

حقیقت معارف قرآن

نتیجه‌ای که می‌توانیم بگیریم این است که با این تلازم عقلی و با آن مقدماتی که ذکر کردیم، در همه این موارد می‌شود در حقیقت امر و دستوری را استکشاف و استخراج کرد، البته این یک چیز کلی است که می‌گوییم والا به طور خاص در خیلی جاها امر است، می‌گوید **وَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ كَذَّابٌ**، آن جا که امر می‌کند امر دارد ولی در جاهایی که ندارد ممکن است به این مقدماتی که عرض کردیم این بنیان را بریزیم و بگوییم در تمام این‌ها در واقع یک نوع ترغیب به علم و باور وجود دارد و بدون این لغو است یعنی اگر این ترغیب و باور وجود نداشته باشد بیان این‌ها معنا ندارد. این یک بنیان کلی است که در این جا وجود دارد.

(آن که وارد دین نشده است، آن همان وجوب المعرفة... است که عقل می‌گوید و با قاعده دفع ضرر و... انسان را به سمت دین می‌آورد، یا از راه اعجاز قرآن، قرآن را پذیرفته است.)

(آن وجوب اعتقاد به خدا، اصل آن ارشادی است. این در کلام هم گفته شده است و در جاهای دیگر در بحث هایمان مفصل بیان کردیم، آن هسته اولیه که حرکت کن و دین را بشناس و خدا را اثبات کن، آن هسته‌های اولیه نمی‌تواند مستند به دین باشد و این ارزش تفکر عقلی و فلسفی است که باید مبنای دین بر آن استوار باشد.)

ما در باره این که خانواده و فرزند چه جایگاهی در قرآن دارد، روایات و... داریم و می‌خواهیم ببینیم که آیا ما ترغیب شدیم به نوعی نگاه و تعامل با این‌ها به‌عنوان یک قواعد کلی یا خیر؟ مجموعه‌ای از آیاتی که در این جا وجود دارد، چه آیاتی که حالت توصیفی دارد و البته آیاتی هم که حالت تجویزی دارد، می‌خواهیم ببینیم از آن‌ها در باب نوع نگاه ما و انسان مسلمان به خانواده و قرآن آیا دستوراتی دارد یا نه و تا چه حدی؟

و صلی الله علی محمد و آل محمد